

نقدی بر نمایش «خنکای ختم خاطره»

بازگشت و خاطره

نوشتن از جنگ و تبعات آن، لاجرم تلاشی است در مواجهه با سوگ و خاطره. فقدان و مازادهایی که جنگ مسبب آن شده و سوژه‌های انسانی را زخم زده یا رستگاری بخشیده است. هر جنگ البته تاریخی دارد، بر جغرافیایی نقش بسته و نوعی از رویارویی قدرت‌های سیاسی مدرن است بر تصاحب قلمروهای تازه یا دفاع از سرزمین‌های قدیم. اما هر چه باشد نسلی را با واقعیت هولناک خود، واجد خاطره و مهبای سوگواری می‌کند.

نمایش «خنکای ختم خاطره» هم در حال و هوای زیست تروماتیک بازماندگان جنگ ایران و عراق است. نمایشی که به مانند هر کنش زیباشناسانه و مساله‌مند در پی یافتن زبانی تازه و البته نمایی است برای خاتمه دادن به خاطره زخم‌های گذشته. تلاشی از برای درمان ترومای فردی و جمعی یک نسل جنگ‌زده. زبان نمایش، گاه لحنی نوستالژیک به خود گرفته و گاه حماسی شده و گاه بر احساسات تکیه می‌کند. جی. وینتر در کتاب «در قلمرو سوگ و خاطره» که نوشتاری است در باب تاریخ فرهنگی اروپا در جنگ جهانی اول، توضیح می‌دهد که «خاطره مدرن یک پدیده مالیحولیایی اما فاقد التیام‌بخشی بود. نگرستان به جنگ به شیوه سنتی هر چند گه‌گاهی از نظر فلسفی یا عقلانی چندان چالش‌برانگیز نبود، اما روشی را برای پاسداشت جان‌باختگان عرضه می‌کرد که به داغدیدگان امکان می‌داد با فقدان‌های خود زندگی کنند و شاید هم آنها را از خاطر ببرند.»

دکته‌ای که در روایت «خنکای ختم خاطره» مشاهده می‌شود، در یادآوری و مواجهه با زخم‌های گذشته. همان سرگردان بودن میان نگاه مدرن و شیوه سنتی نگرستان به جنگ. روایت در این یادآوری‌ها، هر دو مکانیسم را می‌آزماید و به تناوب به کار می‌گیرد. این البته از التزامات مواجهه با گذشته‌ای است که گویا همچنان به فرجام خود نرسیده و لاجرم امکان روایت و ختم کردن خاطره آن مهیا نشده. نمایش در رابطه با رزمنده‌ای است که یوسف نام دارد و گویا مدت‌ها مفقودالاثَر بوده و به تازگی بدن به کما رفته‌اش را در یکی مناطق جنگی یافته‌اند. بدنی که چندان علائم حیاتی ندارد و فقط چشم‌ها و قلبش کار می‌کند و این آغاز جست‌وجویی است که نهادهای مربوطه برای یافتن خانواده «یوسف گمگشته» ترتیب داده که نوعی از التزام اخلاقی و سیاسی



در خروج از ابهامات دوران جنگ است. مأموران بنیاد شهید هر چه بیشتر در جغرافیای ایران جست‌وجو می‌کنند، با روند روبه رشدی از خانواده‌هایی مواجه می‌شوند که یوسف خود را گم کرده‌اند. یک غیاب که اقوام و زبان‌های مختلف ایران زمین را دربرگرفته و نشانی است از گمگشتگی ملی.

حمیدرضا آذرنگ، نویسنده این متن اینجا هم به مانند نمایش «ترن» نشان می‌دهد که غدغه‌اش بیش از آنکه فردی باشد کلیتی است به نام ملت ایران که دیر زمانی است قوام و همبستگی دوران قدیم را ندارد. از این منظر می‌توان اقوامی چون کرد، ترک و عرب را به همراه اقلیت دینی چون ارامنه رصد کرد که در این گمگشتگی ملی، به اشتراک نشسته‌اند. لحن متفایزیکی آغاز و پایان نمایش که دربرگیرنده گفت‌وگویی شاعرانه میان یوسف گمگشته و فرشته آسمانی است، به شکل استعاری نشان از میل به اتصال با امر والا و فاصله گرفتن از واقعیت نه چندان رشک‌برانگیز زیست هر روزه. یوسف گمگشته در این سیر آفاق و انفس، در این سکوت ناگزیر، در این بازگشت پر ابهام، همچون ناظری دل‌نگران، کناری ایستاده و شاهد مناسبات پساچنگ مردمانی است که در مواجهه با خبر زنده بودن یک مفقودالاثَر، میان خواستن و نخواستن، سرگردان شده‌اند. مردمانی که توان روبه‌رو شدن با حقیقت تازه را ندارند و واکنش‌هایشان همراه است با اعجاب و هراس و حرمان.

به میانجی بازگشت یوسف گمگشته، می‌توان وضعیت اخلاقی جامعه را نسبت به جنگ ایران و عراق به نظاره نشست. گویا غیاب بیشتر به کار ذهن‌های زخم خورده و به انتظار نشسته می‌آید و بازماندگان بیش از آنکه خشنود دیدار با زندگان باشند، در پی به یاد آوردن خاطره و سوگواری کشته شدگان‌اند. به‌طور مثال می‌شود به یکی از خانواده‌ها اشاره کرد که در مواجهه با مأموران بنیاد شهید، به دروغ می‌خواهند از عنوان خانواده شهید بودن، برای درمان فرزند معلول خود استفاده کنند. گو اینکه زمان جنگ آنان فرزندی نداشته‌اند که در راه وطن به شهادت رسیده باشد.

«خنکای ختم خاطره»، روایتی است از بازماندگانی که با غیاب زیسته‌اند و حال در مواجهه با زندگان جنگ، ناتوان از واکنش عاطفی و عقلانی‌اند. بعضی از آنان امکان یافته‌اند سوگواری کنند و بعضی ناتوان از این فرآیند، گرفتار ماخلولیا شده‌اند. این نکته را در دو صحنه آخر می‌توان مشاهده کرد: پدري که در زمان متوقف شده و جمعه‌ای را به انتظار نشسته تا یوسف‌اش برگردد و مادری که با فرزندی گفت‌وگو می‌کند که پیش از این در تصادف رانندگی فوت کرده است.

صحنه با سازهایی انتزاعی از تماشاگران جدا شده است. سازه‌ها با حرکت یوسف بر آنها نوری را به تناوب از خود ساطع کرده و گویا سرنوشت محتوم او را در این عبور کردن و به نظاره نشستن، مؤکد می‌کنند. تماشاگران هم به مانند یوسف گمگشته، با انفعال و سکوت و حرمان، نظاره‌گری منفعل هستند. این رمزگذاری میان صحنه و تماشاگران و آن سیر همیشگی و سی‌زیف‌وار یوسف در طی مسیر محتوم، در نهایت با خروج انتهای یوسف از صحنه همراه است. قرار بر سکوت بوده و یک افسوس گفتن این قرارداد را به پایان می‌رساند. خروج یوسف به آن شکل استعلایی، از دایره‌ای نورانی که شبیه ماه است، بی آنکه توان مداخله و تغییر وضعیت را بیابد، نشان از حال و روز مردمانی است که گمگشته‌ای دارند و به آن عادت کرده‌اند. حتی اگر یوسفی باشد که دل از آسمان کنده و تمنای بازگشت و زیستن بر خاک زمین داشته باشد. «خنکای ختم خاطره»، روایت همین ناتمامی ختم خاطره است. در این انتظار همیشگی.



نمایش «خنکای ختم خاطره» |

حامد ادوای کارگردان «خنکای ختم خاطره» از متن این نمایش و حال و هوای اجرای آن می‌گوید

تبعات جنگ به روایت جوانانی جنگ‌ندیده

ترگس کبیانی

روزنامه‌نگار

یوسف، رزمنده مجروح توسط فرشته‌ای از برزخ به عالم زندگان بازمی‌گردد و تا زمانی که سکوت خود را نشکند می‌تواند در این عالم بماند. در جهان زندگان، مدیران بنیاد شهید به دنبال خانواده واقعی یوسف می‌گردند تا این رزمنده که مفقودالاثَر بوده را به خانواده‌اش بازگردانند. در جریان این جست‌وجو شرح زندگی و مشکلات روزمره چند خانواده شهید به نمایش گذاشته می‌شود… این طرح داستانی متنی به نام «**خنکای ختم خاطره**» است به قلم حمیدرضا آذرنگ که در نیمه دوم دهه ۸۰ توسط تیمادَهقان روی صحنه برده شد و این روزها، در نیمه دوم دهه ۹۰ توسط حامد ادوای کارگردان و گروهی جوان که متولد سال‌های پس از جنگند در تالار حافظ اجرا می‌شود.

حامد ادوای در مورد چرایی انتخاب متن «خنکای ختم خاطره» برای اجرا در سال ۹۷گفت: انتخاب این متن از بین تعداد زیادی گزینه، در حالی که دو سال است اجرای عمومی نداشته‌ام، پروسه سختی هم برای خودم و هم برای گروه‌م بود. کارهای قبلی گروه ما فانتزی یا سوررئال بود و تصمیم گرفتیم این بار متنی رئالیستی انتخاب کنیم اما پایه‌ای سوررئال، ایرانی و

بازگیر محور. همه اینها در نهایت منجر به انتخاب «خنکای ختم خاطره» شد که مجوز اجرایش را هم به سختی گرفتیم.

او در مورد دشواری گرفتن مجوز اجرای این متن هم توضیح داد: هیچ نهادی از اجرای این اثر توسط گروه ما حمایت نکرد، درحالی که متن ۱۰ سال پیش به سفارش بنیاد شهید توسط حمیدرضا آذرنگ نوشته شده بود.

گفت‌وگو با پولی فایندلی، کارگردان تئاتر زمانی هیجان‌انگیز برای کار کردن در تئاتر

فرشته‌کبیانی

مترجم

پولی فایندلی متولد سال ۱۹۸۲ میلادی در لندن است. او پیش از اینکه در دانشگاه در رشته کارگردانی تحصیل کند، در دوران کودکی به‌عنوان بازیگر فعالیت می‌کرد. فایندلی پیش از دریافت جایزه TheJMK جایزه‌ای است که به یاد جیمز منزیز کینچین، کارگردان جوان تئاتر که به‌طور ناگهانی و باورنکردنی در ۲۸ سالگی از دنیا رفت، پایه‌گذاری شد تا دیگر کارگردانان تئاتر تشویق شوند استعداد‌های نهفته خود را همچون او بروز دهند) نمایشی کرده و اخیراً نمایش موفق Beginning را که نهادو دو شخصیت اصلی در آن ایفای نقش می‌کردند در National Theatre روی صحنه برده است. هم‌اکنون فایندلی در حال کارگردانی نسخه جدید نمایشی رمان «بهار زندگی دوشیزه جین برودی» نوشته میوریل اسپارک است که در آن لیا ویلیامز بازی می‌کند و در تئاتر Donmar Warehouse لندن روی صحنه است.

■ **نخستین بار چه زمانی بارمان «بهار زندگی دوشیزه جین برودی» آشنا شدی؟**

این رمان یکی از کتاب‌های مورد علاقه من بود که با آن بزرگ شدم، بنابراین همیشه بخشی از ذهن و فکر من بوده است. وقتی دیوید هارور گفت که او نسخه نمایشی این رمان را می‌نویسد، به این نتیجه رسیدم که این نمایشنامه دقیقاً همان چیزی است که می‌خواهم کارگردانی کنم.

■ **آیا می‌توانستی این رمان را در قالب یک نمایش تصور کنی؟**

من هرگز اجرایی از این رمان روی صحنه ندیده‌ام و بسیار تلاش کرده‌ام تا تحت تأثیر دیگر نسخه‌های نمایشی آن قرار نگیرم. یک‌ه از جنبه‌های عالی درباره سبک نوشتاری میوریل اسپارک وجود عنصر حساسیت و ناپایداری در آن است.

او قطعاً استاد نشان ندادن واضح و آشکار احساسات نهفته در ارتباط‌های میان کاراکترهایی است که خلق می‌کند. روی صحنه، شما مجبور می‌آنجه را رخ می‌دهد آشکارتر و صریح‌تر نشان دهی. دراین زمینه دیوید هارور مسئولیتش بیشتر از من بوده است و او این کار را با ظرافت و بدون

اینکه خیلی معلوم باشد بخوبی انجام می‌دهد. او این کار را با ظرافت و بدون رویه‌روی مردم قرار ندهدی، هرگز به این



گروه جوان ما کاری دشوار بود و هر چند حمایت آذرنگ را در کنار خود و مشخصاً در مورد دادن مجوز اجرا داشتیم اما در پروسه تمرین و اجرا، سختی‌های بسیاری را تحمل کردیم. ادوای تصریح کرد: این نمایشنامه اگرچه به سفارش بنیاد شهید نوشته شده است اما اتفاقاً شاهد انتقادات تندی نسبت به عملکرد این بنیاد در آن هستیم. زدن برجسب دفاع مقدس به این نمایش اشتباه است، این نمایش در مورد جنگ و تبعات آن است که خانواده‌ها همواره درگیر آن خواهند ماند و این در مورد هر جنگی صدق می‌کند. من این نمایشنامه را مختص ایران نمی‌دانم، چون هر جنگی تبعاتی دارد و تا دنیا ادامه دارد این تبعات ادامه خواهد داشت. جنگ و تبعاتش تمام شدنی است و خانواده‌های بسیاری درگیر آن هستند.

کارگردان «خنکای ختم خاطره» در مورد نسبت اتفاقات رئالیستی و سوررئالیستی در این نمایش گفت: موضوعی که انتخاب شده پایه اصلی متن را می‌سازد، یعنی پیدا شدن شهیدی به نام یوسف بعد از ۲۵ سال آن هم زنده و سالم کاملاً سوررئال است. این پایه سوررئال برای گروه اجرایی نسبت به اپیزودها که کاملاً رئالیستی هستند مهم‌تر بود و ما تلاش کردیم برجسته‌اش کنیم.

کارگردان «زندگی یک هنرمند» در مورد ترکیب گویش‌های مختلف که از زبان شخصیت‌های مختلف «خنکای ختم خاطره» می‌شویم و در متن نیز همین‌طور است هم گفت: اگر زبان اقلیم‌های مختلف در متن گنجانده شده است برای این است که نشان دهد در طول هشت سال جنگی که به کشورمان تحمیل شد آدم‌هایی از نقاط مختلف ایران درگیر بودند و حالا اگر امکانی هست همه اینها باید به یک نسبت

بسیار هیجان‌انگیز است. برنامه دیوید لن، نمایشنامه‌نویس، تهیه‌کننده و کارگردان تئاتر درباره یک نسل کامل از کارگردان‌ها واقعاً نشان داد که تئاتر چیست و چگونه باید باشد و فکر می‌کنم روفوس نوریس، کارگردان تئاتر، درحال انجام کار مشابهی در National Theatre است. این‌گونه احساس می‌شود که در حال حاضر کل دنیای تئاتر انگلستان درحال تحول است. این به‌تنهایی اتفاق خوبی است.

■ **نظرتان درباره تنوع و گوناگونی کارها چیست؟ تئاتر انگلستان در این زمینه چگونه عمل کرده‌است؟**

راه درازی در این زمینه پیش روست، اما آنچه در ۱۸ ماه گذشته یاد همین حدود بسپار دلگرم‌کننده بوده، این است که چند تا از مذاکرات برای کارها به نتیجه می‌رسد. چه کسانی را نمایندگی می‌کنیم، چه کسی تئاتر کار می‌کند، برای چه کسی کار ساخته می‌شود؛ اینها همه پرسش‌های جالبی است که من در هر لحظه از کارم به خاطر می‌آورم.

■ **در شب‌کام‌های اجتماعی حضور ندار. چرا؟**

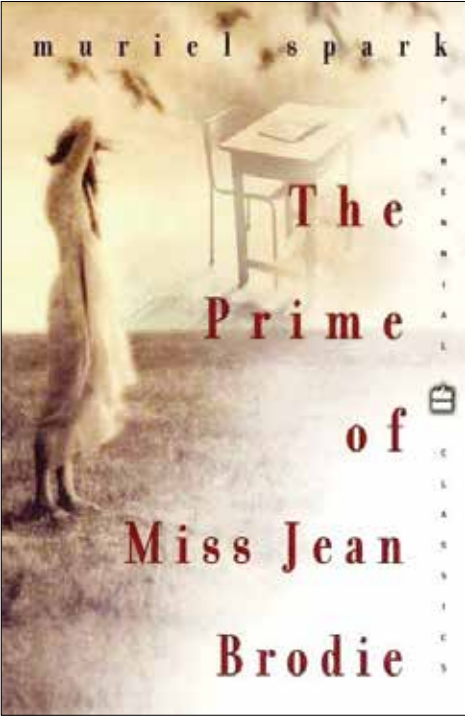
مدت کوتاهی عضو فیس‌بوک بودم و پنج دقیقه هم عضو توئیتر. احساس کردم که دور شدن از آن فضا آزادی بزرگی است. من به اندازه کافی در یافتن دلیل برای تبلی و تعلل کردن تبحر دارم و احساس کردم شبکه‌های اجتماعی می‌بینم. به نظر می‌رسد قدرت انتخاب موارد تأثیرگذار بسیار زیادی وجود دارد، همچنین یک چشم‌انداز جهانی‌تر. این برای من هیجان‌انگیز است.

■ **چه کارهایی‌رامی‌توانی به‌عنوان نمونه‌در این زمینه‌ذکر کنی؟**

نمایش «سه خواهر» اثر آنتوان چخوف به کارگردانی بندیکت اندروز که سال ۲۰۱۲ در تئاتر Young Vic اجرا شد، نمونه روشن و مشخصی برای انتخاب و

مساوی از آن سهم ببرند، در صورتی که این رعایت نمی‌شود و شاهد تبعیض در این زمینه هستیم. ممکن است این گونه تعبیر شود که یوسف متعلق به هیچ کدام از این خانواده‌ها نیست و ممکن است این طور برداشت شود که متعلق به همه آنهاست. ادوای ادامه داد: هر کدام از این خانواده‌ها دغدغه‌ای دارند و هیچ کدام سهم‌خواهی نمی‌کنند و هیچ کدام چیزی بیش از آنچه سهم‌شان است نمی‌خواهند. من فکر می‌کنم دیدن این نمایش و گوش دادن به این نمایشنامه می‌تواند یک مقدار ذهن ما را بازتر کند و یک سری چیزها را یادمان بیاورد. اجرای «خنکای ختم خاطره» توسط گروه ما از این منظر جالب است که هیچ کدام‌مان جنگ را ندیده‌ایم و ههمان بعد از جنگ متولد شده‌ایم، البته بجز مریم یوبانی که لطف کرده و ما را همراهی می‌کند. کارگردان «ماه و پلنگ» در مورد اتفاقاتی که در اجرای نیما دهقان از «خنکای ختم خاطره» رخ داد هم یادآور شد: در اجرای سال ۸۹، شب دوم و سوم لباس شخصی‌ها برق سالن را قطع می‌کنند، اجرا مدتی توقیف و دوباره زنده می‌شود. با توجه به این اتفاقات ما هم خودمان را برای هر اتفاقی و هر نقدی آماده کرده بودیم و پذیرای آن بودیم. هر چند ممکن است با این اجرا متهم شویم به نخرنما بودن یا کلیشه‌ای شدن ولی حالی که از این اجرا به خودمان و به تماشاگر منتقل می‌شود برابمان از هر چیزی مهم‌تر است و من دوست دارم بیش از هر کسی از بچه‌های دهه ۷۰ دعوت کنم که این کار را ببینند. ما تلاش نکردیم قهرمان‌سازی کنیم و اصل تلاش‌مان واگذاری این کار بر عهده مخاطب‌مان بود. در صحنه آخر تلفن‌هایی را می‌شنوید و صداهایی را که هر کدام‌شان می‌توانست یک اپیزود جدید باشد و داستان خانواده‌هایی علاوه بر آن شش خانواده که در طول اجرا ملاقاتشان کردید.

او در پایان در مورد طراحی صحنه هم توضیح داد: فضای نمایشنامه و فضای ذهنی ما برای اجرای این نمایش از اول فرمالیستی و ترجیح‌مان این بود که با کمترین آکسسوار روی صحنه برویم، به غیر از چیزهایی که برابمان حکم‌ایمان را داشت از جمله نان پختن دختران کرد. محمد موسوی به‌عنوان طراح صحنه سعی کرد مرز بین آسمان، جایی که یوسف در آن هست، برزخ و زمین را مشخص کند و این فضای محصور می‌بیند زمین است که ما در آن گیر کرده‌ایم و درست است که یوسف ویوسف‌ها رفته‌اند ولی هنوز دور ما می‌چرخند و حواسشان به ما هست.



■ **کاربردنی‌تان چیست؟**

من باردار هستم. به دنیا آوردن فرزندم برنامه بعدی من است. در حال حاضر نمی‌توانم بگویم بعد از دنیا آمدن کودکم چه کاری انجام خواهم داد، اما آوریل سال ۲۰۱۹ تمرین‌هایمان را از سر خواهیم گرفت.

نمایش «بهار زندگی دوشیزه جین برودی» در تئاتر Donmar Warehouse در لندن از ۴ ژوئن تا ۲۸ جولای ۲۰۱۸ روی صحنه است. معروف‌ترین و پرافتخارترین رمان میوریل اسپارک «بهار زندگی دوشیزه جین برودی» است که در سال ۱۹۶۱ چاپ شد. براساس این رمان سریال وقیلم سبنیامی نیز ساخته و نسخه نمایشی آن نیز نوشته و اجرا شد.

منبع:گاردين